در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۴۰۴
تعبدی و توصلی

جلسه 77

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه‌ی بحث گذشته

در بحث از اثبات قاعده «اصالة التعبّدية»، پس از ناکافی بودن تقریرات عقلی چهارگانه، نوبت به بررسی ادله نقلی می‌رسد. یکی از مهم‌ترین این ادله، استناد به آیه‌ی شریفه «وما أُمِروا إلّا ليعبدوا الله» است. بر اساس برداشت اولیه، مفاد آیه دلالت دارد بر اینکه تمامی اوامر الهی برای تحقق عبادت و بندگی صادر شده‌اند. از این رو، هر مأمورٌبه‌ای باید به‌نحو تعبّدی و با نیت قربت انجام گیرد. در این تحلیل، تعبیر «ليعبدوا» به عنوان لام غایت فهمیده می‌شود و دلالت بر قاعده‌ای کلی دارد که هر امر الهی هدفی جز بندگی خالصانه ندارد. با این حال، این استدلال با نقدهای جدی مواجه است. مهم‌ترین اشکال به سیاق و شأن نزول آیه بازمی‌گردد. فاعل جمله «وما أُمِروا» در اصل، کفار و مشرکین هستند و نه عموم مکلفین مسلمان. آیه در مقام نقد باورهای تحریف‌شده اهل کتاب و مشرکان نازل شده که پرستش غیر خدا را با توجیهاتی مانند تقرب به خداوند توجیه می‌کردند. بنابراین، آیه اساساً ناظر به نفی مشروعیت عبادات مشرکانه در ادیان پیشین است، نه در صدد بیان قاعده‌ای اصولی برای تبیین کیفیت امتثال اوامر در شریعت اسلام. با توجه به این تحلیل سیاقی، دلالت آیه بر اصالة التعبّدية از حیث حجیت اصولی، مخدوش تلقی می‌شود و نمی‌توان آن را مستندی تام برای اثبات این اصل دانست.

نقد استناد به آیه «وما أمِروا إلّا ليعبدوا الله» برای اثبات اصالة التعبدية

در دلیل دومی که قائلین به اصالة التعبدية مطرح کرده‌اند، به آیه شریفه سوره بیّنه استناد شده است که خداوند تبارک و تعالی در آن می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ».[1] در بحث گذشته، دو جواب به استدلال به این آیه داده شد. یکی از جواب‌ها این بود که این آیه مربوط به کفار و مشرکین است؛ آن‌هایی که دعوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را نپذیرفتند. پیامبر، مردم را به توحید در عبادت دعوت می‌کرد، اما این مشرکین می‌گفتند که طبق دین و کتاب‌های خود، خداهای متعدد را عبادت می‌کنیم. خداوند در این آیه به آن‌ها پاسخ می‌دهد که این ادعا باطل است. «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ»، یعنی در ادیان گذشته وظیفه مردم تنها عبادت خداوند یگانه بوده است.

جواب دوم به این استدلال این بود که فرض کنیم این آیه عمومیت داشته باشد و شامل همه انسان‌ها، اعم از مسلمانان و غیرمسلمانان باشد، در این صورت، آیه در مقام حصر معبود است و آیه «يَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، بدین معناست که انسان‌ها باید فقط خدا را عبادت کنند و هیچ موجود دیگری نباید در کنار خدا معبود قرار گیرد، خواه آن موجود بت باشد یا غیر بت. بنابراین، این آیه دلالت بر این ندارد که همه متعلقات اوامر باید به‌طور خاص به عنوان «عبادة» و به معنای تعبدی انجام گیرد.

در توضیح بیشتر، باید گفت که «لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» به‌عنوان غایت برای امر است، نه غایت برای متعلق امر. اگر قائلین به اصالة التعبدية بخواهند مدعای خود را ثابت کنند، باید بگویند که امر به یک چیز، مانند طهارت، تعلق گرفته است و حال که امر به طهارت تعلق پیدا کرده، این طهارت باید به قصد عبادت لله انجام شود. در حالی که به نظر می‌رسد که غایت در این آیه برای خود امر است و نه برای متعلق امر. به عبارت دیگر، «لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» بیان‌گر متعلق امر است، نه غایتی برای آن. شاید این بیان

دقیق‌تر از مطلبی باشد که در دوره قبل بیان کردیم، زیرا در ظاهر آیه متعلق همین عبادت خداوند است. در اینجا، لازم است بپرسیم: «متعلق آیه چیست؟» پاسخ واضح است که متعلق آن عبادت خداوند است و نیازی به بحث در مورد حصر عبادت در اینجا نیست، زیرا مراد حصر در معبود است، نه در نوع عبادت.

تحلیل مفهوم عبادت در آیه شریفه

آیه «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» به وضوح بیان می‌کند که آنچه خداوند از مردم خواسته است، عبادت خداوند است. در عبادت خداوند، مفهومی مانند «توصلی» و «تعبدی» به‌طور جداگانه معنا ندارد. کلام خدا که «من را عبادت کنید و غیر من را عبادت نکنید»، به‌طور ضمنی به این معناست که عبادت خداوند تنها در مقابل شرک به خداوند قرار دارد. بنابراین، هرگونه تلاش برای تقسیم عبادت به دو نوع «تعبدی» و «توصلی» در این زمینه معنا ندارد. عمل عبادت خداوند ذاتاً قابل تقسیم به تعبدی و توصلی نیست؛ چرا که این تقسیم به‌طور ذاتی با خود مفهوم عبادت در تضاد است. این آیه همچون آیاتی مثل «فإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»[2] است که در آن سخن از توحید در عبادت خداوند است. اینکه بخواهیم این عبادت را به‌طور خاص تنها به‌عنوان «تعبد» انجام دهیم، از اساس معنای درست این آیات را نفی می‌کند. در واقع، آیه مورد نظر تنها بیان‌گر متعلق امر است، یعنی عبادت خداوند، و هیچ‌گونه اشاره‌ای به تقسیمات تعبدی و توصلی ندارد.

در این زمینه، اگر بخواهیم «لیعبدوا الله» را به‌عنوان غایت در نظر بگیریم، باید توجه داشته باشیم که این غایت نه برای فعل است و نه برای متعلق امر. می‌توان گفت که در اینجا «أن» مصدریه در تقدیر است، یعنی «لیعبدوا» نه به‌عنوان غایت، بلکه به‌عنوان بیان‌گر متعلق امر است. در این صورت، «لیعبدوا» را نمی‌توان به‌عنوان هدفی برای فعل در نظر گرفت.

مرحوم علامه طباطبائی نیز در این‌باره تصریح کرده‌اند که در تفسیر این آیه نظرات مختلفی وجود دارد[3] که آن را به یکی از مشکل‌ترین آیات قرآنی برای تفسیر تبدیل کرده است. ایشان معتقدند این آیه بیان می‌کند که مشرکین و اهل کتاب، در حقیقت از شرک خود جدا نمی‌شوند، حتی زمانی که آیات روشن به‌سوی آن‌ها می‌آید. در این زمینه، آیه «لیعبدوا الله» می‌تواند به‌عنوان بیان‌گر امر عبادت باشد و لذا ربطی به تقسیم اوامر به تعبدی و توصلی ندارد. ایشان تصریح می‌کند:

أي لم يتضمن رسالة الرسول ص و الكتب القيمة التي في صحف الوحي إلا أمرهم بعبادة الله تعالى بقيد الإخلاص في الدين فلا يشركوا به شيئا.[4]

همچنین گفته شده است که برخی از استدلال‌ها بر اساس این آیه تلاش دارند تا «لیعبدوا» را به‌عنوان غایت برای هر فعلی از افعال عباد در نظر بگیرند، یعنی هر فعلی که انسان انجام می‌دهد باید به نیت عبادت انجام شود. این استدلال در حالی که ممکن است از نظر ظاهر درست به نظر برسد، اما همچنان نمی‌تواند معنای قطعی برای تقسیم عبادت به تعبدی و توصلی به دست دهد. باید توجه داشته باشیم که غایت فعل و غایت امر، در این آیه به‌طور شفاف و روشن مشخص نشده است. در نهایت، هدف اصلی از بیان این نکات این است که مشخص کنیم مفهوم «غایت» در این آیه نمی‌تواند به‌طور مستقل برای تقسیم عبادت به تعبدی و توصلی مطرح شود، بلکه باید آن را در چارچوب کلی‌تر مفهوم عبادت و توحید در عبادت تحلیل کرد.

در تفسیر مجمع البیان آمده است که برخی از مفسران به آیه شریفه «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» استدلال کرده‌اند تا بطلان جبر را اثبات کنند.[5] این استدلال بر این اساس است که در این آیه تصریح شده است که خداوند تبارک و تعالی انسان‌ها را برای عبادت خود خلق کرده است و این عبادت باید از روی اختیار و اراده صورت گیرد. به عبارت دیگر، در این آیه بیان شده است که عبادت از روی جبر و تحمیل نمی‌تواند باشد، بلکه باید به‌صورت اختیاری انجام شود و از این رو، به‌طور ضمنی بر بطلان جبر دلالت دارد. ایشان در ادامه می‌فرماید:

و استدل بهذه الآية أيضا على وجوب النية في الطهارة إذ أمر سبحانه بالعبادة على وجه الإخلاص و لا يمكن الإخلاص إلا بالنية و القربة و الطهارة عبادة فلا تجزي بغير نية.[6]

یعنی این آیه برای استدلال به وجوب نیت در طهارت نیز مورد استفاده قرار گرفته است. در فقه اسلامی، برخی از فقها گفته‌اند که در عمل طهارت، باید نیت قربت انجام شود. این نکته به‌ویژه در بحث‌هایی که مربوط به طهارت از حدث است مطرح می‌شود. طبق استدلالی که با استناد به این آیه شده است، چون خداوند امر کرده است که عبادت باید به‌طور خالص و با نیت خالص انجام شود، پس طهارت نیز باید با نیت و قصد قربت انجام پذیرد. در واقع، این استدلال نشان می‌دهد که در هر عملی که به‌عنوان عبادت انجام می‌شود، نیت قربت در آن شرط است تا آن عمل به‌عنوان عبادت محسوب شود.

در اینجا، باید توجه کرد که این آیه به‌طور مشخص در مورد عبادت خداوند سخن می‌گوید و متعلق این عبادت همان خداوند است، نه اینکه متعلق عبادت چیزی دیگری باشد که باید به قصد عبادی انجام شود تا تعبدی شود. در واقع، این نکته تکمیل‌کننده‌ی جواب قبلی است که توضیح دادیم عبادت خداوند باید به‌صورت خالص و به‌طور خاص به‌عنوان عبادت خداوند انجام گیرد و این امر با نیت و قصد قربت ممکن می‌شود.

نقد تقسیم عبادت در آیه به تعبدی و توصلی

اشکال مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد اینکه تقسیم عبادت به «تعبدی» و «توصلی» یک تقسیم حادثی است که در قرون بعد از عصر نزول در کلمات فقها به وجود آمده است. این تقسیم نمی‌تواند به‌طور قطعی و واضح بر آیاتی از این دست تطبیق کند. به عبارت دیگر، عبادت و عبودیت در مفهوم کلی‌اش به هیچ وجه تقسیم‌پذیر به تعبدی و توصلی نیست. برای مثال، اگر فردی لباس خود را به قصد تقرب به خداوند بپوشد، در این صورت عبودیت و عبادت موجود است. اما در عین حال، نمی‌توان گفت که این عبادت حتماً تعبدی است در مقابل توصلی، زیرا تعبدی بودن عبادت به این معناست که اگر قصد قربت در عمل وجود نداشته باشد، امتثال امر محقق نمی‌شود. در حالی که در اوامر توصلی، اگر قصد قربت هم نباشد، همچنان امتثال امر صورت می‌گیرد.

لزوم تخصیص اکثر در تمسک به آیه برای اثبات اصالة التعبدیة

اشکال دیگری که مطرح است اینکه اگر بگوییم آیه دلالت بر «اصالة التعبدیة» دارد، باید تخصیص‌های زیادی صورت گیرد. به عبارت دیگر، اگر طبق این آیه اوامر الهی منحصر در تعبدی شوند، باید بسیاری از واجبات که به‌طور توصلی واجب شده‌اند، از دایره این حکم خارج شوند. در حال حاضر، بسیاری از واجبات در فقه اسلامی توصلی هستند و از این رو اگر بخواهیم آیه را به‌عنوان دلیلی برای اثبات اصالة التعبدیة در نظر بگیریم، باید تعداد زیادی از واجبات را از دایره‌ی شمول آیه خارج کنیم. البته ممکن است گفته شود با توجه به تعداد زیاد مستحبات، تخصیص اکثر لازم نمی‌آید.

استدلال به آیه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول" برای اصالة التعبدیة

یکی دیگر از آیات قرآنی که برای اثبات «اصالة التعبدیة» مورد استناد قرار گرفته است، آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[7] است. در این استدلال گفته شده است که «اطاعت» به معنای «امتثال» است. در این آیه، وقتی خداوند می‌فرماید «اطیعوا الله»، یعنی باید فعل را به‌واسطه امر خداوند انجام دهیم. اما این سؤال پیش می‌آید که معنای دقیق «امتثال» چیست؟

امتثال به معنای اتیان فعل به داعی امر است.[8] به عبارت دیگر، امتثال زمانی تحقق می‌یابد که فعل به‌واسطه دستور مولی و از روی اراده او انجام شود و در صورتی که فرد، عمل را به میل شخصی خود یا به داعی دیگری غیر از امر مولی انجام دهد، دیگر نمی‌توان آن را امتثال نامید. بنابراین، در این استدلال، گفته می‌شود که وقتی خداوند فرموده «اطیعوا الله»، مراد این است که اعمال باید به داعی امر خداوند انجام شوند. بنابراین، انجام اعمال به این شیوه، خود به‌طور طبیعی با مفهوم «تعبدیت» هم‌راستا

است، چرا که تنها از این طریق است که فرد می‌تواند «امتثال» واقعی امر خداوند را انجام دهد.

به عبارت دیگر، در صورتی که فرد از این معیار پیروی کند و اعمال خود را صرفاً به‌واسطه دستور الهی انجام دهد، آن عمل از نظر فقهی و دینی به‌طور صحیح و قابل قبول خواهد بود. این بخش از استدلال، به‌طور مشخص بر این نکته تاکید دارد که عبادات و تکالیف دینی باید بر اساس اراده الهی و از روی تقوا و اطاعت از خداوند انجام شوند. از این رو، مفهوم «تعبدیة» در این آیه به‌طور ضمنی وجود دارد و به‌طور خاص در زمینه امتثال امر خداوند معنا پیدا می‌کند.

نقد استدلال به آیه

در پاسخ به استدلال برای اثبات «تعبدیت» با استناد به آیه شریفه «اطیعوا الله»، سه جواب مطرح شده است.

تحلیل مفهوم امتثال

جواب اول اینکه مفهوم «امتثال» همیشه به معنای «اتیان فعل به داعی امر» نیست. در واقع، «امتثال» به معنای موافقت فعل با مأمور به است. در این پاسخ، گفته می‌شود که اگر فرد عملی را بدون قصد قربت انجام دهد، اما عمل او همچنان با مأمور به مطابقت داشته باشد، آن عمل امتثال به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، «امتثال» به‌طور ساده به معنای تطابق فعل با دستور مولی است، نه الزام به نیت خاص. اگر در مأمور به قید قصد قربت وجود داشته باشد، آن‌گاه نیت قربت لازم است. اما اگر این قید وجود نداشته باشد، لزومی ندارد که نیت خاصی داشته باشیم. بنابراین، در واجبات توصلیه، مانند دفن میت که خداوند فرمان داده است، اگر فرد حتی بدون نیت خاص قربت، فعل را اتیان کند، همچنان امتثال محسوب می‌شود؛ زیرا عمل با مأمور به مطابقت دارد. بنابراین، آیه «اطیعوا الله» تنها تأکید دارد بر این که فعل باید با امر خدا مطابقت داشته باشد، نه اینکه فقط در صورت نیت قربت، امتثال محقق خواهد شد.

تحلیل اطیعوا الله در مقابل مخالفت

جواب دوم به تحلیل «اطیعوا الله» در مقابل مخالفت با خداوند اشاره دارد. در این پاسخ، گفته می‌شود که هدف از فرمان «اطیعوا الله» این است که خداوند از بندگانش می‌خواهد که از عصیان و معصیت دوری کنند. به عبارت دیگر، «اطیعوا الله» به‌معنای «مخالفت نکردن با امر خداوند» است، و این نه تنها در اعمال تعبدی بلکه در اعمال توصلی نیز صدق می‌کند.

برای مثال، اگر فردی اقدام به دفن مرده‌ای نکند، حتی اگر این عمل توصلی باشد و نه تعبدی، باز هم معصیت به شمار می‌رود. بنابراین، استدلالی که به آیه «اطیعوا الله» برای اثبات «تعبدیة» استناد می‌کند، در واقع به‌درستی مفهوم «اطاعت» را در برابر مخالفت با خداوند قرار نمی‌دهد. آیه می‌خواهد بگوید که انسان‌ها باید از هر نوع عصیان و تخلف از امر خداوند اجتناب کنند، خواه در اعمال تعبدی یا توصلی. این پاسخ نشان می‌دهد که آیه فقط به اطاعت از خداوند به‌عنوان یک امر کلی تأکید دارد و نمی‌توان آن را محدود به اوامر «تعبدی» کرد.

تحلیل امر «اطیعوا الله» به‌عنوان امر ارشادی

آیه «اطیعوا الله» به‌طور روشن دلالت دارد بر این که این امر، امر ارشادی است. به عبارت دیگر، خداوند در این آیه فرمانی صادر کرده که به‌عنوان راهنمایی و هدایت برای بندگان به منظور تشویق به اطاعت از اوست. وقتی گفته می‌شود که این امر «ارشادی» است، بدین معناست که خداوند به انسان‌ها نشان می‌دهد که برای سلامت دینی و معنوی خود باید از او پیروی کنند و از گناه و معصیت اجتناب نمایند. در اینجا، امر «اطیعوا الله» به‌عنوان راهنمایی برای درست‌زیستی و رعایت احکام الهی ارائه شده است.

این نکته مهم است که در اوامر ارشادی، مفهوم «تعبدی» و «توصلی» به‌طور خاص وجود ندارد. در حالی که در اوامر مولوی، که در آن خداوند برای انجام عملی خاص دستور می‌دهد، می‌توانیم تقسیماتی مانند «تعبدی» و «توصلی» را به کار ببریم. به

عبارت دیگر، در اوامر ارشادی، نه تنها نیازی به تقسیم عمل به «تعبدی» یا «توصلی» نیست، بلکه امر به خودی خود در راستای هدایت و راهنمایی قرار دارد و هدف آن صرفاً نشان دادن مسیر صحیح است.

استدلال به روایات «إنما الأعمال بالنیات» برای اثبات اصالة التعبدیة

در ادامه استدلال‌های مختلف برای اثبات «اصالة التعبدیة»، به روایات مشهور «إنما الأعمال بالنیات»،[9] «لا عمل إلا بالنیة»،[10] و «لکل امرء ما نوی»[11] اشاره شده است. این روایات به‌طور گسترده‌ای برای اثبات این مدعا که هر عمل باید با نیت خاص و قصد قربت انجام شود، مورد استدلال قرار می‌گیرند. استدلال به این روایات به این صورت است که «نیات» جمع نیت است و نیت به معنای «قصد قربت» است. به این ترتیب، وقتی گفته می‌شود «إنما الأعمال بالنیات»، منظور این است که هر عمل باید با نیت خاص انجام گیرد. در این استدلال، گفته می‌شود که اگر عملی با قصد قربت صادر شود، صحیح و پذیرفته‌شده است، اما اگر قصد قربت نباشد، آن عمل به‌طور کلی «کالعدم» است و هیچ ارزشی ندارد.

نقد استدلال

مرحوم شیخ اعظم انصاری قدس‌سره در مطارح الأنظار به‌طور مفصل به نقد این استدلال پرداخته‌اند و می‌فرمایند:

وجه الدلالة: أنّ العمل عبارة عن مطلق الأفعال التي یتعلّق بها الأمر و الطلب من الامور الواجبة، و النیّة عبارة عن قصد القربة، و نفي العمل بدون النیّة یوجب الکذب، فلا بدّ من حمله علی نفي الأثر کما في روادفه، کقوله: «لا صلاة إلاّ بطهور»[12].[13]

در اینکه ظاهر این روایات مراد نیست، هیچ تردیدی وجود ندارد. اگر بخواهیم به ظاهر این روایات اخذ کنیم، مستلزم کذب خواهد بود؛ چرا که طبق ظاهر این روایات، اگر نیت نداشته باشیم، عمل انجام نشده است، در حالی که در واقعیت ما می‌دانیم که عمل انجام شده است، حتی اگر نیت قصد قربت در آن نباشد. برای مثال، اگر کسی عملی مانند شستن دست‌ها را انجام دهد، بدون اینکه قصد قربت داشته باشد، در نظر فقهی عمل او انجام شده است و این مستلزم کذب است. بنابراین، بر اساس این روایات نمی‌توانیم بگوییم که عمل انجام نشده است، بلکه باید به نحوی این روایات را حمل بر خلاف ظاهر کنیم.

با توجه به نقدی که مرحوم شیخ اعظم انصاری بر این استدلال وارد کرده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که این روایات نمی‌توانند برای اثبات «اصالة التعبدیة» به کار گرفته شوند. در واقع، ظاهر این روایات با واقعیت فقهی تطابق ندارد و برای فهم دقیق‌تر باید به تأویل و تحلیل‌های دیگر از این روایات پرداخته شود. این نقد نشان می‌دهد که روایات «إنما الأعمال بالنیات» نمی‌توانند به‌تنهایی مبنای محکمی برای اثبات لزوم قصد قربت در تمام اعمال دینی و فقهی باشند.

تحلیل احتمالات شیخ انصاری در رابطه با روایات «لا عمل إلا بالنیة»

شیخ اعظم انصاری قدس‌سره سه احتمال برای تفسیر و تأویل عبارت «لا عمل إلا بالنیة» ارائه داده‌اند که هرکدام از این احتمالات نیازمند بررسی دقیق است.

احتمال اول: تقدیر کلمه «صحیحاً»

شیخ اعظم احتمال اول را اینگونه مطرح می‌کنند که در عبارت «لا عمل إلا بالنیة»، کلمه «صحیحاً» در تقدیر است، مانند اینکه گفته شود «لا صلاة صحیحةً». ایشان می‌فرماید:

و الجواب عنه: أوّلا: منع کون المراد من العمل مطلق الأفعال الواجبة، بل الظاهر بملاحظة ورود لفظ «العمل» في مقامات عدیدة نظائر المقام: أنّ المراد بالعمل خصوص العبادات، کما في قوله: «و العالمون کلّهم هالکون إلاّ العاملون»[14]و في قوله: «لا عمل لي أستحقّ به الجنّة»[15] و إن أبیت عن ذلك فلا بدّ من حمله علی ظاهره لغة، و هو مطلق الأفعال من دون اختصاص له بالواجبات، و لازمه عدم ترتیب الأثر علی کلّ فعل و لو کان من الأفعال المحرّمة إلاّ بنیّة القربة. و فساده غنيّ عن البیّنة.[16]

در این صورت، معنای جمله چنین خواهد بود که عمل فقط زمانی صحیح است که با نیت خاصی انجام شود. اما اشکالی که به این احتمال وارد است، مسأله «تخصیص اکثر» است. در واقع، اگر بخواهیم بگوییم «لا عمل صحیحاً إلا بالنیة»، لازم می‌آید که بسیاری از واجبات که به‌طور توصلی انجام می‌شوند، از دایره صحت خارج شوند، چرا که بسیاری از واجبات بدون نیاز به نیت خاصی قابل انجام هستند (مانند شستشوی دست‌ها یا دفن میت). بنابراین، این احتمال نیاز به تخصیص‌های زیادی دارد که در عمل ممکن است با مشکلاتی مواجه شود.

احتمال دوم: نیت به معنای اصل عمل

شیخ اعظم احتمال دوم خود را اینگونه توضیح می‌دهند:

و ثانیا: نمنع کون المراد بالنیّة هو قصد القربة، إذ المقصود من لفظ «النیّة» عرفا و لغة لیس إلاّ مجرّد القصد إلی الفعل، و لا دلیل علی أنّ المراد بها في المقام هو قصد القربة. غایة ما في الباب دلالته حینئذ علی اعتبار قصد العنوان في العمل، فما لم یتحقّق قصد الفاعل إلی عنوان الفعل و العمل لا یتحقّق عمل منه و لا فعل.

و مع ذلك فلیس یجوز حمله علی هذا المعنی أیضا، ضرورة وجود ذات العمل مع عدم القصد إلی عنوان الفعل، فلا یصحّ رجوع النفي إلی الذات،

فلا بدّ أن یحمل العمل علی الأفعال الاختیاریّة من حیث إنّها اختیاریّة، فیکون المراد: لیس الفعل الاختیاري موجودا ما لم یکن مقصودا.[17]

نیت به معنای «قصد قربت» نیست، بلکه نیت به معنای «قصد اصل عمل» است. در این صورت، عبارت «لا عمل إلا بالنیة» به این معنا خواهد بود که هر عمل نیاز به نیت دارد تا هویت پیدا کند، اما نیازی به قصد قربت نیست. به عبارت دیگر، نیّت در اینجا به معنای تعیین نوع عمل است؛ برای مثال، اگر شخصی حرکات خاصی مانند خم و راست شدن انجام دهد، نیت او می‌تواند برای نماز باشد یا برای تکریم دیگری. در این صورت، «لا عمل إلا بالنیة» یعنی عمل تنها هویت می‌یابد و معنادار می‌شود اگر نیت خاصی پشت آن باشد. این احتمال به این معناست که هر عملی که انسان انجام می‌دهد، نیت آن عمل مشخص می‌کند که آن عمل به چه صورت در نظر گرفته می‌شود، ولی نیازی به نیت قربت به‌طور خاص در تمامی اعمال نیست.

احتمال سوم: نیت به معنای قصد قربت در ثواب

شیخ اعظم احتمال سوم را به‌طور خاص مرتبط با ثواب می‌دانند و می‌فرمایند:

أنّه لا یترتّب علی واجب من الواجبات أثر من الآثار المطلوبة منها ـ من سقوط الأمر و فراغ الذمّة و استحقاق الثواب ـ إلاّ بقصد القربة.[18]

بر اساس این احتمال، «لا عمل إلا بالنیة» بدین معناست که اگر عمل با قصد قربت انجام شود، ثواب دارد، و در غیر این صورت، ثواب نخواهد داشت. این احتمال مشابه روایت «إنما الأعمال بالنیات لکل امرء ما نوی» است که در آن به عمل بر اساس نیت افراد اشاره شده است. در اینجا، گفته می‌شود کسی که برای خدا جهاد می‌کند، اجر او نزد خداست، اما اگر برای دستیابی به غنیمت یا مقام دنیا باشد، اجر و پاداش او همان چیزی است که نیت کرده است. در این صورت، «لا عمل إلا بالنیة» به این معناست که نیت در اعمال موجب تعیین ثواب می‌شود، ولی خود عمل به‌طور طبیعی واقع می‌شود.

پذیرش احتمال دوم و نقد دیگر احتمالات

از میان این سه احتمال، شیخ اعظم انصاری احتمال دوم را به‌عنوان بهترین و قریب‌الوقوع‌ترین احتمال می‌دانند. این احتمال

به‌طور واضح‌تر با واقعیت‌های فقهی و عملی منطبق است، زیرا در آن نیت به‌طور کلی تعیین‌کننده هویت عمل است، اما نیازی به نیت خاصی در تمامی اعمال وجود ندارد. بر این اساس، نیّت در اعمال عبادی مانند نماز به‌طور قطعی مورد نیاز است، اما در اعمال توصلی مانند شستشوی دست‌ها یا دفن میت، نیّت به معنای قصد قربت به‌طور ضروری وجود ندارد تا عمل به‌عنوان امتثال پذیرفته شود.

این تحلیل نشان می‌دهد که «لا عمل إلا بالنية» به‌طور خاص در مواردی که قصد قربت در آن‌ها ضروری است، به کار می‌رود، ولی در اعمالی که صرفاً به منظور تحقق یک تکلیف توصلی صورت می‌گیرند، نیت خاصی برای صحّت عمل لازم نیست. نتیجه آنکه استناد به این روایات برای اثبات اصالة التعبدية محل مناقشه است.

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

پاورقی

[1]ـ بيّنه: 5.

[2]ـ آل عمران: 51.

[3]ـ ایشان می‌فرماید: «و اعلم أن لهم في تفسير مفردات هذه الآيات اختلافا شديدا و أقوالا كثيرة لا جدوى في التعرض لها من أراد الوقوف عليها فليراجع المطولات.» (سید محمد حسین طباطبایی، الميزان في تفسير القرآن (بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352)، ج 20، 340.)

[4]ـ همان، 339.

[5]ـ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البيان (بيروت: دار المعرفة، 1408)، ج 10، 794.

[6]ـ همان.

[7]ـ نساء: 59.

[8]ـ این مطلب – همانطور که پیشتر بیان شد – در کلمات مرحوم شیخ حسین حلی قدس‌سره نیز به‌طور مشابه مطرح شده است.

[9]ـ محمد بن الحسن طوسی، تهذيب الأحكام (تهران: دار الكتب الإسلاميه، 1407)، ج 1، 83.

[10]ـ محمد بن حسن حرّ عاملی، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة (قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1409)، ج 1، 34.

[11]ـ همان، 48.

[12]ـ المصدر المتقدم: ٢٥٦، الباب ٦ من أبواب الوضوء، الحديث ١ و ٦.

[13]ـ مرتضی انصاری، مطارح الأنظار، با ابوالقاسم بن محمدعلی کلانتری نوری (قم: مجمع الفكر الإسلامي، 1383)، ج 1، 315-316.

[14]ـ تنبيه الخواطر ٢:٤٣٧ مع تفاوت يسير.

[15]ـ لم نعثر عليه.

[16]ـ همان، 316.

[17]ـ همان، 316-317.

[18]ـ همان، 316.

منابع

ـ انصاری، مرتضی. مطارح الأنظار. با ابوالقاسم بن محمدعلی کلانتری نوری. ٢ ج. قم: مجمع الفكر الإسلامي، 1383.

ـ حرّ عاملی، محمد بن حسن. تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. ٣٠ ج. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1409.

ـ طباطبایی، سید محمد حسین. المیزان في تفسیر القرآن. ۲۰ ج. بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352.
ـ طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان. ۱۰ ج. بیروت: دار المعرفة، 1408.
ـ طوسی، محمد بن الحسن. تهذیب الأحکام. 10 ج. تهران: دار الکتب الإسلامیه، 1407.